

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل دوم قائلین به «کشف»

بیان شد که مرحوم شیخ انصاری، دلیل اول کاشفی‌ها را ردّ کرد، اما به نظر ما دلیل اول تمام است. دلیل دوم، دلیلی است که صاحب ریاض در کتاب «ریاض» و مرحوم سید طباطبائی (سید مجاهد) در کتاب «مناهل»، بدان استدلال کردند.

این دلیل دو مقدمه دارد؛ مقدمه‌ی اول: اجازه به معنای رضایت به مضمون عقد است؛ «الاجازة رضاً بمضمون العقد» و وقتی می‌گوئیم عقد را اجازه می‌کنیم یعنی به مضمون عقد راضی هستیم.

مقدمه‌ی دوم: مضمون عقد، نقل من حین العقد است یعنی هنگامی که شخص می‌گوید «بعت» و «اشتریت»، نمی‌گوید ملکیت از یک سال بعد یا یک ساعت بعد آغاز شود، بلکه مضمون عقد، تملیک و تملک من حین العقد است.^[1]

خلاصه دو مقدمه آنکه؛ اجازه، رضایت به مضمون عقد است و مضمون عقد، نقل من حین العقد است. در نتیجه؛ اجازه باید دالّ بر این باشد که از حین عقد، این نقل و انتقال واقع شده باشد «و هذا معنی الکشف».^[2]

اشکالات مرحوم شیخ انصاری بر دلیل دوم

مرحوم شیخ، بر این استدلال سه اشکال می‌کند؛

اشکال نخست: مرحوم شیخ در این اشکال، مقدمه‌ی اول را قبول کرده و می‌فرماید «نعم، الاجازة رضاً بمضمون العقد»، اما اینکه شما می‌گوئید مضمون عقد، نقل من حین العقد است، ما قبول نداریم یعنی تقیّد به اینکه نقل، من حین الإيجاب و القبول و من حین العقد است را، نمی‌پذیریم؛ زیرا مضمون عقد، غیر از تملیک و تملک چیزی نیست و نفس نقل است «مجرداً عن تقیّده بهذا الزمان»؛ اصلاً زمان، قید برای مضمون عقد نیست، بلکه مضمون عقد یعنی نقل و انتقال، «بعت» و «اشتریت» یعنی تملیک و تملک، اما زائد بر این چیزی ندارد.

ایشان می‌فرماید «إنما الزمان من ضروریات انشاء»؛ بله، این «بعت» و «اشتریت» در یک زمانی قرار گرفته، اما این زمان عنوان ضروریات انشاء دارد یا به تعبیر دیگر، زمان «ظرف» برای نقل است نه اینکه «قید» برای نقل باشد. حال که مضمون

خود عقد، مجرد نقل است و به یک زمان مقید نیست، اجازه نیز همین‌گونه است یعنی اجازه‌ی این نقل، سبب نمی‌شود بگوئیم پس ملکیت نیز، از زمان نقل واقع شده است.

بنابراین، مرحوم شیخ، مقدمه‌ی دوم این استدلال را خراب کرد و فرمود زمان، قیدیت ندارد و مضمون عقد، غیر از نقل و انتقال چیزی نیست و این اجازه نیز، به همین اساس نقل و انتقال می‌خورد.

به بیان دیگر؛ مرحوم شیخ می‌فرماید اگر شارع عقدی را امضا کند، ما نیز قبول داریم؛ زیرا این عقد در این زمان واقع شده و شارع نیز وقتی عقد را امضاء می‌کند، قهراً نقل از همان زمان عقد واقع می‌شود اگرچه آن زمان قید نباشد. حال در عقد فضولی، شارع چه زمانی عقد را امضا می‌کند؟ از زمانی که اجازه بیاید و وقتی اجازه بیاید امضاء می‌کند.

در حقیقت با این بیان، مرحوم شیخ این دلیل را به نفع ناقلی‌ها منقلب می‌کند و می‌فرماید همان‌گونه که امضای شارع نسبت به عقد، موجب نقل من حین العقد است، در فضولی نیز، من حین الإجازة امضا می‌کند. بنابراین، موجب نقل من حین الإجازة می‌شود.^[3]

بعد از بیان این مطلب، مرحوم شیخ دو عبارت «لأجل ما ذكرنا»^[4] دارند و یک «والحاصل»^[5] و در ادامه، یک «بتقرير آخر» و یک «بعبارة أخرى» ذکر می‌کند.^[6]

نکته اخلاقی

وصیت بسیار خوبی را امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسین (علیه السلام) دارد؛ «واعلم أن من نظرَ في عيبِ نفسه اشتغلَ عن عيبِ غيره»؛ اگر کسی به عیب خودش نظر کند، فکر و ذهنش از عیوب دیگران منحرف می‌شود. عکس این سخن به این معناست که «من اشتغل بعيوب غيره إنصرف عن عيوب نفسه»؛ اگر کسی به عیوب غیر، خودش را مشغول کند (و ببیند دیگران چه عیوبی دارند)، دیگر سراغ عیوب خودش نمی‌رود.

بعد می‌فرماید «وَمَنْ كَادَ الْأُمُورَ عُطِبَ»؛ کسی که بدون برنامه و فکر، به سراغ کارهای خیلی سخت برود، هلاک می‌شود (مثلاً فرض کنید نه فکر پولش را کرده نه فکر چطور خرج کردنش را کرده، می‌گوید از فردا می‌خواهم بروم خانه بسازم، این نمی‌شود).

«وَمَنْ إِفْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ»؛ کسی که اکتحام در لجج پیدا کند، غرق می‌شود.

«و من أعجب برأيه ضلّ و من استغني بعقله زلّ، و من تكبر علي الناس ذلّ»^[7]. این سه جمله‌ی عجیبی است، سه لغت که هر کدام یک معنایی دارد، اما قرائتش نظیر هم است. «من اعجب برأيه»؛ کسی که معجب رأی خودش بشود (و بگوید فقط من درست می‌فهمم، غیر از من دیگری نمی‌فهمد!) به ضلالت و گمراهی می‌افتد. گاهی اوقات برای انسان پیش می‌آید. انسان نباید گاهی اوقات که این احادیث را می‌خواند، سریع بگوید خدا را شکر، من اهلش نیستم! البته اگر نباشیم باید خدا را شکر کنیم، اما به این زودی هم خودمان را فریب ندهیم، در خانه گاهی اوقات انسان معجب به رأی خودش می‌شود.

در فامیل می‌گوید هر چه من می‌گویم درست است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید «و من اعجب برأيه ضلّ» گمراه می‌شود، این سبب می‌شود که حق و باطل را نتواند درست تشخیص بدهد؛ زیرا همیشه فکر و رأی خودش را مطابق با حق

می‌داند و دیگر حق و باطل را نمی‌تواند از هم تفکیک کند. بالأخره اگر در یک قضیه‌ای، آدم یک نظری داشت، باید خودش بگوید لعلّ من دارم اشتباه می‌کنم این لازم است، در هر قضایایی.

در قضایای علمی، این در قضایای علمی برای بزرگان خیلی اعجاب به رأی پیش می‌آید. آدم گاهی اوقات می‌بیند بعضی از بزرگان یک نظریه‌ای دارند و آخرش می‌گویند «فاهم و اغتم هذا کذا»، این یک مقداری بوی اعجاب به رأی دارد! در کلمات فلاسفه اتفاقاً این تعبیر بیشتر از کلمات فقها و اصولیین است، بوی اعجاب به رأی دارد. اعجاب به رأی موجب گمراهی است.

«من استغنی بعقله زلّ»؛ کسی که می‌گوید من به هیچ چیز نیاز ندارم و عقلم برای همه امور کافی است و استغنا پیدا کند به عقل خودش، این لغزش پیدا می‌کند. «و من تکبر علی الناس»؛ کسی که در میان مردم تکبر پیدا کند و خودش را بزرگتر از مردم ببیند (بگوید من یک چیز دیگری هستم، من یک سر و گردن از دیگران بالاترم، در رفقای خودم یک سر و گردن از دیگران بالاترم!) «زلّ»؛ ذلیل می‌شود. عجیب است این عقوبت‌هایی که در دنیا گاهی اوقات برای این اوصاف هست کم نیست، حالا تکبر در آخرت چه آثاری در روایات دارد، اما اثر وضعی دنیوی‌اش است، هر کسی که متکبر باشد، بالأخره ذلیل می‌شود، به یک نحوی.

بنابراین، «من اعجب برأیه ضلّ من استغنی بعقله زلّ». آدم گاهی اوقات نگوید عقل کافی است و با عقل خودمان می‌فهمیم، یعنی اگر فرض کنید در امور مختلف، چه علمی و چه غیر علمی، انسان یک رأی داد و از این رأی خوشش آمد، این گمراه می‌شود و می‌گوید فقط رأی من و نظر من، این فارق را بین حق و باطل در زندگی‌اش درک نمی‌کند، چون می‌گوید هر چه من می‌گویم حق است.

یک آقایی بود که خیلی دروغ می‌گفت، بعد قسم می‌خورد که من در عمرم یک دروغ نگفتم! این قسم را جدّی می‌خورد، به مرحوم والدین عرض کردیم که این چطور می‌شود؟ ایشان فرمود این فرق بین دروغ و راست را نمی‌فهمد، این فکر می‌کند هر چه می‌گوید راست است، چون از زبان من بیرون می‌آید راست است. ببینید چطور می‌شود، انسان چه بدبختی‌ای پیدا می‌کند.

آدم خدایی نکرده یک دروغ می‌گوید و استغفار نمی‌کند، پشیمان نمی‌شود، فردا دو تا دروغ می‌گوید، باز استغفار نمی‌کند و فکر عاقبتش نیست و از خدا خجالت نمی‌کشد. روز سوم سه تا دروغ می‌گوید یکی از آثارش این است که در عمرش به یک جایی می‌رسد که فرق بین دروغ و راست را نمی‌فهمد. فکر می‌کند «کل ما صدر من لسانه فهو صدق»، این بدبختی نیست؟!

اعجاب به رأی هم همینطور است، آدم وقتی معجب به رأی می‌شود می‌گوید هر چه رأی من است حق است. حالا بگوئیم دیگران نظر دیگری دارند، یک رأی دیگری دارند، می‌گوید همه‌اش پوچ است، این سبب می‌شود که اصلاً تا آخر عمرش بصیرت نداشته باشد و فرقی بین حق و باطل تشخیص ندهد، واقعاً این عقوبت کمی است؟! بگوئیم انسان به جایی برسد که فرق بین حق و باطل را نمی‌تواند تشخیص بدهد، این خودش گمراهی بسیار بزرگی است.

«من استغنی بعقله» کار به رأی ندارد یعنی کسی که درک خودش و عقل خودش را بگوید در امور زندگی کافی است، می‌گویند بیا مشورت کن می‌گوید خودم عقل دارم! بحث اعجاب به رأی نیست، بلکه اتکای به عقل است. گاهی اوقات به دیگری می‌خواهد اهانته کند می‌گوید تو عقل نداری! این هست که من دارم خودم را مستغنی به عقلم می‌دانم، من بیچاره‌تر از او هستم که این حرف را می‌زنم من خودم را مستغنی به عقلم می‌دانم، این آغاز لغزش است، «زلّ» به معنای لغزش است. «و من تکبر علی الناس زلّ» که به معنای ذلیل شدن است.

ما طلبه‌ها باید هر چه بر عمر علمی‌مان می‌گذرد، بیشتر تواضع داشته باشیم. البته گاهی اوقات آدم تصنعی تا کمر جلوی دیگران خم می‌شود! که این هم واقعاً یک بدبختی بزرگی است و خودش غفلت از خداست، گاهی اوقات آدم تواضع‌های بیش از حد

می‌کند، تملق‌های زیاد. من یک جایی شنیدم یا دیدم، وقتی گناهان کبیره را ذکر می‌کنند، تملق را جزء گناهان کبیره ذکر کردند، به خیلی‌ها بگوئیم اصلاً تملق گناه است؟ می‌گویند تملق صفت بدی است، جزء گناهان که حساب کردند هیچ! بلکه جزء گناه کبیره حساب کردند. به یک کسی که رفیق‌مان هست، آدم به او کار دارد و می‌خواهد قرض بگیرد، شروع کند در جلوی دیگران تملق از این گفتن، یک اوصافی که برای این نیست بیان کردن، این حرام است. شاید تملق به کذب برگردد، بگوئیم به این اعتبار گناه کبیره است، این باید در جای خودش بحث فقهی بشود.

ولی واقعاً انسان تواضع داشته باشد، تمام وجودش تواضع داشته باشد و نمی‌شود تواضع، مگر اینکه انسان جمیع را از خودش بهتر بداند. اگر من طلبه گفتم هر طلبه‌ای که در حوزه هست، از من جلوتر و بهتر است و این را باور کنم، یک وقت نگویم که در حوزه 70 هزار طلبه است و من جزء یکی از پنج تایی اول هستم، این آغاز هلاکت آدم و بدبختی آدم است. واقعاً آدم بگوید این بندگان خدا از ما بهترند و یک چیزهایی آنها دارند و من ندارم و آن چیزهایی که آنها دارند، بیش از آن است که آنها دارند و من ندارم، برای خودش هم استدلال کند! این برای انسان تواضع می‌آورد، هر چه عمر علمی انسان بگذرد، تواضع علمی انسان بیشتر و عمیق‌تر می‌شود.

تکبر را کنار بگذاریم، مردم وقتی می‌بینند یک روحانی در رفتارش تکبر دارد و منتظر است که دیگران به او سلام کنند، توقع دارد وقتی جایی وارد می‌شود، همه برایش صلوات بفرستند، مردم از او پذیرایی‌های خاص کنند! (که متأسفانه بعضی از قضایا را ما گاهی اوقات می‌شنویم، بعضی از روحانیونی که به بعضی شهرها دعوت می‌شوند، به آن بانی‌ها می‌گویند من باید این غذا را بخورم، ظهر این را بخورم، یک چیزهای عجیب و غریبی که الآن در اکثر روحانی‌ها نیست، ولی نادرش هم برای روحانیت خوب نیست)، مردم اگر ببینند یک روحانی تکبر دارد از او بی‌زار می‌شوند. اگر دیدند یک روحانی هم اهل تملق است، از او هم بی‌زار می‌شوند، توقع دارند که واقعاً آن صفایی که اسلام از یک روحانی خواسته، در وجودش متجلی باشد، ان شاء الله همه موفق به عمل به این فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) شویم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «بأن الإجازة متعلقة بالعقد، فهي رضا بمضمونه، و ليس إلّا نقل العوضين من حينه.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج3، ص400.

[2] □ نکته: برخی از امور است که عقلاً باید نظر بدهند و شارع نیز در آن امور، بنای عقلاً را امضا کرده است. به عنوان مثال؛ اگر من الآن بگویم امروز به شما خانه را فروختم (و اصلاً بحث فضولی هم نباشد) و تصریح کنم که ملکیت از ده روز دیگر برای شما آغاز شود، این صحیح نمی‌باشد. در اجازه هم به همین صورت است.

[3] □ «و یرد علی الوجه الثانی أولاً: أنّ الإجازة و إن كانت رضا بمضمون العقد، إلّا أنّ مضمون العقد ليس هو النقل من حينه حتّى يتعلّق الإجازة و الرضا بذلك النقل المقید بكونه في ذلك الحال، بل هو نفس النقل مجرداً عن ملاحظة وقوعه في زمان، و إنّما الزمان من ضروریات إنشائه؛ فإنّ قول العاقد: «بعت» ليس «نقلت من هذا الحين» و إن كان النقل المنشأ به واقعاً في ذلك الحين، فالزمان ظرف للنقل لا قید له، فکما أنّ إنشاء مجرد النقل الذي هو مضمون العقد في زمان یوجب وقوعه من المنشئ في ذلك الزمان، فکذلك إجازة ذلك النقل في زمان یوجب وقوعه من المجیز في زمان الإجازة، و کما أنّ الشارع إذا أمضى نفس العقد وقع النقل من زمانه، فکذلك إذا أمضى إجازة المالك وقع النقل من زمان الإجازة.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج3، ص403.

[4] □ «و لأجل ما ذکرنا لم یکن مقتضى القبول وقوع الملك من زمان الإيجاب، مع أنّه ليس إلّا رضا بمضمون الإيجاب، فلو کان مضمون الإيجاب النقل من حينه و کان القبول رضا بذلك، کان معنى إمضاء الشارع للعقد الحكم بترتب الأثر من حين الإيجاب؛

لأنَّ الموجب ينقل من حينه، و القابل يتقبَّل ذلك و يرضى به. و دعوى: أنَّ العقد سبب للملك فلا يتقدَّم عليه، مدفوعة: بأنَّ سببَيْته للملك ليست إلَّا بمعنى إمضاء الشارع لمقتضاه، فإذا فرض مقتضاه مركباً من نقل في زمانٍ و رضا بذلك النقل، كان مقتضى العقد الملك بعد الإيجاب. و لأجل ما ذكرنا أيضاً لا يكون فسخ العقد إلَّا انحلاله من زمانه، لا من زمان العقد؛ فإنَّ الفسخ نظير الإجازة و الردَّ لا يتعلَّق إلَّا بمضمون العقد و هو النقل من حينه، فلو كان زمان وقوع النقل مأخوذاً في العقد على وجه القيدية لكان ردّه و حلّه موجباً للحكم بعدم الآثار من حين العقد. و السرّ في جميع ذلك ما ذكرنا: من عدم كون زمان النقل إلَّا ظرفاً، فجميع ما يتعلَّق بالعقد من الإمضاء و الردَّ و الفسخ، إنّما يتعلَّق بنفس المضمون، دون المقيد بذلك الزمان.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)، ج3، ص403-404.

[5] □ «و الحاصل؛ أنّه لا إشكال في حصول الإجازة بقول المالك: «رضيت بكون مالي لزيد بإزاء ماله» أو «رضيت بانتقال مالي إلى زيد» و غير ذلك من الألفاظ التي لا تعرّض فيها لإنشاء الفضولي فضلاً عن زمانه. كيف! و قد جعلوا تمكين الزوجة بالدخول عليها إجازة منها، و نحو ذلك، و من المعلوم: أنَّ الرضا يتعلَّق بنفس نتيجة العقد، من غير ملاحظة زمان نقل الفضولي.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)، ج3، ص404.

[6] □ «و بتقرير آخر؛ أنَّ الإجازة من المالك قائمة مقام رضاه و إذنه المقرون بإنشاء الفضولي أو مقام نفس إنشائه، فلا يصير المالك بمنزلة العاقد إلَّا بعد الإجازة، فهي إمّا شرط أو جزء سبب للملك. و بعبارة أخرى: المؤثّر هو العقد المرضي به، و المقيد من حيث أنّه مقيد لا يوجد إلَّا بعد القيد، و لا يكفي في التأثير وجود ذات المقيد المجردة عن القيد.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)، ج3، ص404-405.

[7] □ «يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ كَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ الْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ بِالْعَدْلِ عَلَى الصَّدِيقِ وَ الْعَدُوِّ وَ بِالْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَ الْكَسَلِ وَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِي الشَّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ أَيُّ بُنَيَّ مَا شَرُّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ بِشَرٍّ وَ لَا خَيْرَ بَعْدَهُ النَّارُ بِخَيْرٍ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ وَ اعْلَمْ أَيُّ بُنَيَّ أَنَّهُ مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شُغِلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ وَ مَنْ تَعَرَّى مِنْ لِبَاسِ التَّقْوَى لَمْ يَسْتَتِرْ بِشَيْءٍ مِنَ اللَّبَاسِ وَ مَنْ رَضِيَ بِفَسْمِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ وَ مَنْ سَلَ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ وَ مَنْ حَفَرَ بُئْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا وَ مَنْ هَتَكَ حِجَابَ غَيْرِهِ انْكَشَفَتْ عَوْرَاتُ بَيْتِهِ وَ مَنْ نَسِيَ خَطِيئَتَهُ اسْتَغْطَمَ خَطِيئَةَ غَيْرِهِ وَ مَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ وَ مَنْ اقْتَحَمَ الْغَمَرَاتِ غَرِقَ وَ مَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَ مَنْ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ وَ مَنْ خَالَطَ الْعُلَمَاءَ وَفَرَّ...» تحف العقول، النص، ص88؛ عنه بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج74، ص236، باب وصية أمير المؤمنين (صلوات الله عليه) للحسين (صلى الله عليه).